



فلسفه نمی‌تواند از جستجوی وحدت بنیادی چشم‌پوشد / فلسفه و درک وحدت

فلسفه نمی‌تواند از جستجوی وحدت بنیادی در این جهان آرمانی چشم‌پوشد. در نظر فیلسوف هیچ گونه کثرت و تعددی قابل ادراک نیست مگر اینکه پیش از آن نوعی وحدت مفروض باشد.

فلسفه نمی‌تواند از جستجوی وحدت بنیادی در این جهان آرمانی چشم‌پوشد. در نظر فیلسوف هیچ گونه کثرت و تعددی قابل ادراک نیست مگر اینکه پیش از آن نوعی وحدت مفروض باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، فلسفه نمی‌تواند از جستجوی وحدت بنیادی در این جهان آرمانی چشم‌پوشد. در نظر فیلسوف هیچ گونه کثرت و تعددی قابل ادراک نیست مگر اینکه پیش از آن نوعی وحدت مفروض باشد. بر اثر همین تمایل به وحدت است که همه تجربه‌ها و اندیشه‌های انسانی در عین اینکه به صورت مختلف در راستای تاریخ ظاهر شده‌اند کل واحد را تشکیل می‌دهند.

ذهن آدمی از چنان وحدت و جامعیتی برخوردار است که با بازگشت و توجه به گذشته می‌تواند امکانات آینده خود را مورد جستجو و ارزیابی قرار دهد، به همین جهت می‌توان گفت کسی که با گذشته ارتباط ندارد به طور ژرف و عمیق به آینده نمی‌نگرد. عدم توجه به گذشته موجب می‌شود که انسان دچار روزمرگی گردد و کسی که با روزمرگی روزگار خویش را می‌گذراند جز آنچه پیش پای او قرار دارد چیز دیگری را نمی‌بیند البته بازگشت به گذشته امکان‌پذیر نیست، اعاده گذشته به حال نیز ممتنع شناخته می‌شود ولی گفتگو با گذشته که می‌توان آنرا نوعی استعاده به شمار آورد همواره برای بشر میسر است. توجه دقیق به تاریخ همان چیزی است که می‌تواند آنرا بر حسب اصطلاح نوعی استعاده و ارتباط با گذشته نامید.

کسانی که می‌دانند جریان تاریخ و حوادث آن بر اساس اندیشه شکل می‌پذیرد چگونه می‌توانند از اهمیت فکر و فلسفه غافل بمانند. حوادث تاریخ و رخدادهای زمانه تنها در فتوحات و پیروزی‌های اهل قدرت خلاصه نمی‌شود. صلح و جنگ، پیروزی و شکست و آنچه به زندگی انسان مربوط می‌گردد نمونه‌هایی است که به امواج خروشان اقیانوس اندیشه اتصال دارد. کسانی که در تاریخ به سراغ افراد می‌روند و زندگینامه‌های شخصی را مورد بررسی قرار می‌دهند به این نکته توجه ندارند که تاریخ حاصل جمع این امور نیست.

اگر طبیعت کتابی است که با دست پروردگار نوشته می‌شود کتاب تاریخ نیز لوحی است که با نقش اندیشه و قلم اعلای عقل و تفکر رقم می‌خورد؛ آنجا که نقش اندیشه برجسته می‌شود و عقل و تفکر اساس حوادث تاریخ به شمار می‌آید فاصله میان فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه نیز سست و کمرنگ می‌گردد. باید به این نکته نیز توجه داشت که نسبت تاریخ فلسفه با فیلسوف غیر از نسبتی است که میان تاریخ علم و شخص عالم برقرار می‌گردد. دلیل این مدعا آن است که تاریخ فلسفه در هر مرحله از ادوار و اعصار به هیچ وجه خود را بر فیلسوف آن عصر تحمیل نمی‌کند در حالی که تاریخ علم به گونه‌ای است که در هر مرحله از مراحل رشد و تکاملش عالم را به حال خود وا نمی‌گذارد و او را به قبول آن مرحله ملزم می‌سازد.

به عبارت دیگر می‌توان گفت یک فیزیکدان بزرگ تنها هنگامی می‌تواند در زمره علمای علم فیزیک قرار گیرد که با آخرین نظریات فیزیکی در عصر خود آشنا باشد ولی یک فیلسوف بزرگ به هیچ وجه مجبور نیست آخرین نحله‌های فلسفی عصر خود را بپذیرد و با آنها سازگار گردد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که گفته شود نظریه فلسفی لذت مثلاً در نظر فلاسفه قرن بیستم میلادی کامل‌تر از نظریه لذت در نظر فیلسوفانی مانند محمد بن زکریای رازی یا اپیکور یا افلاطون است. این سخن در مورد آنچه فلاسفه امروز در باب وجود می‌گویند نیز صادق است یعنی هرگز نمی‌توان ادعا کرد آنچه فیلسوفان وجودی قرن بیستم در باب وجود می‌گویند کامل‌تر است از آنچه ابن سینا و ارسطو در این باب ابراز داشته‌اند. به این ترتیب فکر فلسفی در تطور تاریخی خود ضمن اینکه نسبت به برخی امور ژرف‌تر و کامل‌تر می‌گردد در برخی موارد ژرف‌تر نیست و نمی‌توان آن را نسبت به مراحل تاریخی گذشته اش کامل‌تر به شمار آورد.

دلیل این امر آن است که فیلسوف در عین اینکه پیوسته به آینده می‌نگرد به گذشته نیز عنایت دارد یعنی فکر فلسفی با عروج و رجعت همراه است و با نگاه عمیق به گذشته همواره قدم به پیش می‌گذارد. کسانی بر این عقیده‌اند که گذشته سپری نشده است زیرا به وسیله هویتی که در گذشته ریشه دارد آینده را می‌توان تضمین نمود.*

